

دانشکده علوم اجتماعی

گروه انسان­شناسی

تهیه و تنظیم

لیلا اردبیلی

الف:

اجماع فرهنگی(cultural consensus):

 یکی از مهم‌ترین مباحث در انسان شناسی شناختی است. که به بررسی چگونگی توزیع و میزان اشتراک مفاهیم در میان اعضای یک جامعه می‌پردازد(شریفیان، 2011: 123). گفته می‌شود هر جامعه برای ادامه حیات خود نیازمند اجماع فرهنگی است و هر چه این اجماع بالاتر باشد تنش‌ در آن جامعه پایین‌تر خواهد بود(همان: 124).

استعاره مفهومی:(conceptual metaphor)

 اصطلاح استعاره مفهومی‏‏ اولین بار توسط لیکاف[[1]](#footnote-1) و جانسون[[2]](#footnote-2)(1980) در کتاب ا *ستعاره‏هايي كه ما با آنها زندگي می‏‏كنيم[[3]](#footnote-3)* مطرح شد.ليكاف و جانسون(همان) اين نظريه را مطرح کردند که جايگاه استعاره انديشه است و نه زبان، و استعاره بخش مهم و جدايي‌ناپذيری از شيوه متعارف و معمول مفهوم‌سازي جهان توسط انسان است، و رفتار انسان بازتاب درک استعاري او از تجربه ی‏‏باشد. این دو اندیشمند معتقدند که درک ما از جهان واقعي مستقيم و بلافصل نيست، بلکه ادراکات ما بر مبناي تاثيرات محدود‌کننده دانش بشر و زبان شکل می‏‏گيرد. بر اين اساس استعاره به مثابه ابزاري براي آفرينش مجدد حقيقت به‏شمار می‏رود و در مطالعات بینافرهنگی در انسان‌شناسی شناختی برای درک بهتر نحوه مقوله‌بندی‌های قومی و مدل‌ها و طرحواره‌های فرهنگی مردمان مختلف بسیار مورد استفاده قرار گرفته است(برای نمونه، شریفیان، 2011).

اصل اقتصاد شناختی(principle of cognitive economy):

 اين اصل بيانگر آن است كه ساختاري مانند ذهن بشر در تلاش است تا از حداقل ظرفيت و منابع شناختي خود استفاد كند و به حداكثر اطلاعات مربوط به محيط خود دست پیدا کند. به‏منظور صرف حداقل هزينه و كسب بهره متناسب با آن نظام مقوله‏بندی شکل می‏گیرد. به عبارت ديگر، به‌جاي انبار كردن اطلاعات جدا از هم درباره هر تجربه به تنهايي، انسان‏ها می‏‏توانند در مقوله‏ها محرك‏هايي مشابه را گروه‌بندي كنند و در بازنمايي‌های شناختي مقتصدانه عمل نمایند(تایلور[[4]](#footnote-4)، 1995: 51).

انسان‌شناسی شناختی(cognitive anthropology):

انسان‌شناسی شناختی به‌دنبال مطالعه رابطه بین ذهن و جهان است و تلاش می‌کند تا دریابد که چگونه مردم در فرهنگ‌های مختلف دانش خود را از جهان طبیعی و ماوراء طبیعی توصیف و مقوله‌بندی می‌کنند و آن را انتظام می‌بخشند(داندراده[[5]](#footnote-5)، 1995: 38). اندیشمندان این علم معتقدند که کلید فهم شناخت، تلقی زبان به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی‌ست و ازهمین‌روست که این دسته از انسان‌شناسان تلاش می‌کنند تا از طریق زبان، به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی، به مطالعه پدیده‌های شناختی راه یابند. رد پای انسان‌شناسی شناختی را می‌توان تا دهه 1950 و تا تحقیقاتِ فرانتس بوآس([1940]1884)[[6]](#footnote-6) زبان‌شناس و این ادعای او که زبان در فرهنگ‌های مختلف حاوی مفاهیم متفاوتی از جهان اطراف است، دنبال کرد.

انگیزش طرحواره‌ای(schema induction):

انگیزش طرحواره‌ای فرایندی است که توسط آن مفهوم‏سازی‏های ما از طریق به‏کارگیری ساختارهای دانش گسترده و از قبل انباشته شده‏ای که کارکرد آنها ایجاد بافت است پرمایه و پیچیده می‏شوند. انگیزش طرحواره‌ای در سطح فرهنگی در ساخت معنای فرهنگی نقش حیاتی بازی می‌کند(سینها[[7]](#footnote-7)، 1999: 102).

ب:

بازنمایی جمعی(collective representation):

بازنمایی‌های جمعی نظام‌های دانشی هستند که از ویژگی گروه‌ها و اجتماعات‌ محسوب می‌شوند؛ این نوع از نظام‌های جمعی‌ که دربردارنده دانش‌های زبانی و فرهنگی هستند بین اعضای یک جامعه مشترکند(کراننفلد، 2008: 150). همان‌طور که دورکیم[[8]](#footnote-8)(1912/1968) و سوسور[[9]](#footnote-9)(1916/1972)مطرح می‌کنند این نظام‌‌ها دارای ویژگی‌های تکوینی و نوظهور[[10]](#footnote-10) هستند، به این معنا که ویژگی کل آنها به‌سادگی حاصل جمع تک‌تک اعضای یک جامعه نیست. از طرف دیگر، این نظام‌ها را گاهی نظام‌های ثانویه[[11]](#footnote-11) می‌نامند، بدان معنا که آنها به‌طور مستقیم موجودیتی واقعی ندارند، بلکه محصول جانبی جمعی از افراد با ذهن‌های مشابه هستند که غالباً با موقعیت‌های مشابه در بافت‌های مشابه مواجه می‌شوند(همان، 154).

پ:

پیوندگرایی(connectionism):

 رویکرد پیوندگرایی[[12]](#footnote-12) به‌عنوان نگرش جدیدی که شناخت انسان را مطالعه می‌کند، دانش فرد و مفهوم‌سازی او را به‌مثابه اموری در نظر می‌گیرد که در شبکه‌ای از واحدهای متصل به هم بازنمود[[13]](#footnote-13) می‌شوند و دارای الگوی ارتباطی خاصی هستند(استراوس[[14]](#footnote-14) و کویین[[15]](#footnote-15)، 1997: 56). بازنمود به شیوه‌ قرار گرفتن اطلاعات در فضاهای معینی، مانند حافظه رایانه یا شبکه عصبی، اطلاق می‌شود. در این مدل‌ها(برای مثال، مدل حافظه رایانه) مغز انسان پایه و اساسی برای مدل‌سازی‌ قرار می‌گیرد(شریفیان، 2011).

در مدل پیوند‌گرا، طرحواره‌ها و مقوله‌ها به‌عنوان واحد‌های به هم متصلی که در یک شبکه قرار دارند در نظر گرفته می‌شوند(همان). در این مدل، مقوله‌ها و طرحواره‌ها ویژگی‌ و محصولی از شبکه محسوب می‌شوند و پدیده‌های نوظهور به‌دلیل وجود الگوهای تعامل بین عناصر یک سیستم در طول زمان، به‌صورت تدریجی به‌وجود می‌آیند. همچنین، در مدل پیوند‌‌گرا، طرحواره‌ها و مقوله‌ها اموری ذهنی نیستند، بلکه الگوهایی هستند که از ساختارهای دانش نشات می‌گیرند و به شیوه‌ای توزیعی در شبکه بازنمود می‌شوند. شایان ذکر است که در پیوندگرایی، مقوله‌ها و طرحواره‌ها به‌عنوان ویژگی‌های شناخت فردی در نظر گرفته می‌شوند. اولین کسانی که به ظرفیت پیوند‌گرایی برای تبیین و فهم طرحواره‌ها و مدل‌های فرهنگی پی بردند بلوک[[16]](#footnote-16)(1992)، دی‌اندرادی و استراوس بودند.

خ:

خودآگاهی شناختی(cognitive consciousness):

خودآگاهی شناختی مبتنی بر این اصل است که انسان‌ها توانایی تشخیص این مهم را دارند که چه مولفه‌هایی جزء ویژگی‌های فرهنگی آنها محسوب می‌شود. بر پایه همین خودآگاهی است که افراد می‌توانند کنش‌های اجتماعی خود رو سامان دهند و براساس معیارها و هنجارهای گروهی و اجتماعی عمل کنند(شریفیان: 2011: 87).

س:

سناریوی ذهنی(mental scenario):

سناریوهای ذهنی، به زنجیره‌هایی معنایی از رفتارها گفته می‌شوند که بر موقعیت‌های خاص انطباق دارند. شکل‌گیری این سناریوها بر اساس تجربه ی فردی و فرایند اجتماعی شدن انجام می‌گیرد و زندگی روزمره انسان معمولاً تحت کنترل آن‌هاست(شانک و ابلسون، 1977). نحوه عملکرد سناریو‌های ذهنی شباهت زیادی با طرحواره‌های فرهنگی دارد با این تفاوت که سناریو‌های ذهنی به نسبت طرحواره‌های شخصی‌تر هستند.

ش:

شناخت بدن‌مند(embodied cognition):

يکي از دلمشغولي‌هاي عمده معناشناسان و انسان‌شناسان شناختي شناسایی ماهيت رابطه بين ساختار مفهومي با تجربه حسي جهان خارج است. به عبارت ديگر، این اندیشمندان به‏دنبال شناخت ماهيت تعامل انسان با جهان خارج و آگاهي او از جهان خارج هستند(آگویتسنو[[17]](#footnote-17) و واکر[[18]](#footnote-18)،1995: 102 ). آنها در تلاشند تا نظريه‌اي ارائه دهند كه تبيين‌كننده ارتباط تجربه انسان و ساختار مفهومي موجود در ذهن او باشد. نظريه بدن‌مندی شناخت از جمله اين نظريه‌هاست. براساس اين نظريه ساختارهاي مفهومي از تجربه انسان مشتق مي‌شوند و نهايتاً آنچه که ماهيت سازمان مفهومي را معنادار مي‌کند تجربه‌اي است که با آن همراه است. بدن‌مندی شناخت بر این نکته تاکید دارد که شناخت با تجربه‌های مربوط به فیزیک و بدن انسان‌ها ارتباط دارد(ایوانز[[19]](#footnote-19) و گرین[[20]](#footnote-20)، 2006: 432).

شناخت فرهنگی(cultural cognition):

 شناخت فرهنگی نوعی از شناخت است که دربردارنده دانش فرهنگی است و به‌نحوی تکوینی در فرایند تعامل میان اعضای یک گروه فرهنگی در طول زمان و مکان شکل می‌گیرد. در واقع شناخت فرهنگی شناختی است که از تعامل بین اجزاء یک نظام(یا اعضای یک گروه) حاصل می‌شود و چیزی بیش از حاصل جمع اجزاء آن نظام(یا بیش از مجموع شناخت‌های موجود در ذهن تک‌تک اعضای یک گروه) است(استراوس و کویین، 1997: 78). علاوه بر ویژگی تکوینی، نظام شناخت فرهنگی نظامی *پویا*[[21]](#footnote-21)ست، به این معنا که این شناخت در طول نسل‌ها و نیز در ارتباط با فرهنگ‌های دیگر به صورت مستمر مورد بازنگری قرار می‌گیرد. اندیشمندان این حوزه تاکید دارند که زبان در شناخت فرهنگی نقش مهمی را بازی می‌کند و در واقع، زبان برای شناخت فرهنگی به‌مثابه "مخزن حافظه جمعی" است. همچنین، شناخت فرهنگی پدیده‌‌ای ناهمگن[[22]](#footnote-22) است؛ به این معنا که شناخت به‌صورت متباین و ناهمگن در ذهن اعضای یک گروه فرهنگی توزیع می‌شود و این توزیع در طول مرزهای زمانی و مکانی گسترش می‌یابد(شریفیان، 2011: 102).

شناخت توزیعی(distributed cognition):

در سطح فرهنگی شناخت، معنا و مفهوم‌سازی‌ها از تعامل بین اعضای یک گروه فرهنگی به‌وجود می‌آیند، اما باید توجه داشت که این شناخت به‌طور مساوی و همگن بین تمام اعضا توزیع نشده است، بلکه دانش و شناخت فرهنگی افراد در یک گروه مکمل یکدیگرند. در واقع اصل اساسی در مورد بازنمود‌های توزیعی آن است که تعامل میان واحدها می‌تواند باعث بروز ویژگی‌های گروهی نوظهوری شود که به هیچ‌وجه قابل تقلیل به ویژگی‌های تک‌تک واحدها نخواهد بود. به همین ترتیب، مفهوم‌سازی‌های نوظهوری که حاصل تعامل بین اعضای یک گروه اجتماعی هستند را نمی‌توان به مفهوم‌سازی‌های موجود در ذهن تک‌تک افراد آن گروه تقلیل داد(شریفیان، 2011: 43)

ط:

طرحواره(schema):

 دی‌اندرادی(1995: 122) و مندلر(1984: 55-56) ادعا می‌کنند که طرحواره‌ها بازنمایی‌های محدود، مجزا و یکپارچه‌ای هستند و برانگیختگی بخشی از آنها موجب فعال‌سازی کل طرحواره می‌شود. طرحواره‎ها از تجربه‌ها ساخته شده‌اند؛ تجربه‌هایی که ما به‌صورت خودآگاه یا ناخودآگاه در آنها شرکت می‌کنیم. طرحواره‌ها خاطرات گذشته، مشاهدات حال و انتظارات آینده ما را ساختار می‌دهند، و تجربه‌های جدید، اگر به‌اندازه کافی برجسته باشند، می‌توانند این طرحواره‌ها را اصلاح کنند یا تغییر دهند، در نتیجه می‌توان گفت که طرحواره‌ها هستارهای خشک و ثابتی نیستند، بلکه الگوهاي نوظهوري هستند كه از تجربه‏هاي تكراري منتزع مي‌شوند.

طرحواره­هاي احساس(emotion schemas):

 لوتز[[23]](#footnote-23)(1987) بیان می‌دارد که مفاهیم احساسی و عاطفی می‌توانند نمونه‌ای از طرحواره‌های معین باشند. پالمر(1996: 109) خاطرنشان می‌کند که "عواطف و احساسات پیکره‌های پیچیده‌ای از تصورات هدف‌مندی هستند که بر سناریوها و حالات و احساسات حکمفرما هستند." لوتز(1987: 292) مشاهده کرده است که احساسات ماهیتاً اموری اجتماعی و شناختی‌اند و بر این باور است که مردم "احساسات و عواطف را با توجه به رویدادها و موقعیت‌های مربوط به این احساسات تعریف، تبیین و درک می‌کنند." این نوع تلقی از یک حس، نشان‌دهنده این واقعیت است که احساسات ریشه در مفهوم‌سازی‌های معینی دارند که قطعاً فرهنگ‌-ویژه[[24]](#footnote-24) هستند. بدین معنا که حسی معین در یک خرده‌فرهنگ الزاماً دربردارنده همان مؤلفه‌هایی نیست که در خرده‌فرهنگ دیگر وجود دارد.

طرحواره تصوري(image schemas):

 طرحواره‌­هاي تصوری‌ طرحواره‌هایی هستند که ساختارهایی را برای مفهوم‌سازی‌های معین فراهم می‌کنند(جانسون،1987). پالمر(1996: 66) در تعریف این دسته از طرحواره‌ها می‌نویسد:"طرحواره‌های حاصل از انتزاع‌های میانی(یعنی بین تصورات ذهنی و گزاره‌های انتزاعی) را که به‌صورت تصویرهای شمایلی در ذهن افراد بازنموده می‌شوند و به‌طور مستقیم با تجربه‌های فیزیکی یا اجتماعی در ارتباط هستند را طرحواره‌های تصوری گویند."

جانسون(1987) در کتاب *بدن در ذهن[[25]](#footnote-25)* استدلال مي‌کند که تجربه‏هاي بدن‏مند درون نظام مفهومي طرحواره‏هاي تصوري را به‏وجود می‏آورند. طرحواره‏هاي تصوري، از تجربيات دریافتي و حسي نشات مي‌گيرند كه نتيجه تعامل ما با جهان و محيط اطرافمان هستند. به‌عقیده جين‌ مندلر[[26]](#footnote-26)(2004) فيزيولوژيست رشد، طرحواره‏هاي تصوري نوظهور[[27]](#footnote-27) هستند؛ بدین معنا که این طرحواره‏ها ساختارهاي دانش ذاتي نيستند، بلکه کودک ياد مي‌گيرد که چگونه با محيط فيزيکي اطراف خود تعامل برقرار کند: كودك حرکت اشياء را با چشم دنبال مي‌کند و سپس عامدانه دست خود را براي گرفتن آنها دراز مي‌کند و اين تجربه‏ها حاصل عملکرد بدن و تعامل ما با جهان است.

طرحواره رویدادی(event schemas):

 این دسته از طرحواره‌ها از تجربه ما در رویدادهای معین انتزاع می‌شوند(مندلر[[28]](#footnote-28)،1984؛ شانک[[29]](#footnote-29) و ابلسون[[30]](#footnote-30)،1977). در ذهن افراد یک جامعه معمولاً طرحواره‌های کم و بیش مشابهی از رویدادهایی مانند "مراسم خاکسپاری و عزاداری" یا "مراسم جشن عروسی" وجود دارد. همچنین این طرحواره‌ها دارای مقوله‌هایی نیز هستند. برای مثال، مقوله‌هایی که با طرحواره مراسم جشن عروسی همراه است ممکن است شامل "هدیه جشن ازدواج"، "لباس عروس"، "تزئینات جشن"، "غذای عروسی" و غیره... باشد. معمولاً درون هر طرحواره رویدادی، زیرمجموعه‌ای از طرحواره‌های رویدادی دیگر نیز قرار دارند. برای مثال، "جشن عروسی" شامل زیرمجموعه‌ای از‌ طرحواره‌های مربوط به موسیقی، رقص‌ و نوع سرو غذای عروسی و غیره... می‌باشد. افرادی که دارای پیش‌زمینه‌های فرهنگی یکسانی هستند تجربه کم ‌و بیش مشابهی از رویدادهای خاص دارند. این تجربه‌های مشابه غالباً خاستگاهی برای ظهور طرحواره‌های رویدادی و ایجاد فرهنگ مشترکی میان اعضای یک گروه به‌شمار می‌روند(شریفیان، 2011: 54).

طرحواره گزاره‌ای(proposition-schemas):

 *طرحواره‌های گزاره‌ای* را می‌توان انتزاعاتی در نظر گرفت که مدل‌های فکری و رفتاری برپایه آنها استوارند (کویین،1987). این طرحواره‌ها "مفاهیم و روابطی که بین آنها برقرار است را مشخص می‌کنند"(کویین و هولند[[31]](#footnote-31)،1987: 25). طرحواره‌ گزاره‌ای می‌تواند پایه‌ای برای الگوهای متفاوت استدلالی و رفتاری در یک گروه فرهنگی باشد. در جایی‌که این طرحواره‌ها در زبان تجلی می‌یابند می‌توان به وضوح شاهد فرهنگ و جهان‌بینی گویشوران آن زبان باشیم.

طرحواره نقشی(role schemas):

 اگوستینو و واکر (1995: 39) در تعریف *طرحواره نقشی* این‌گونه می‌نویسند: "ساختار دانشی که افراد از نقش معینی در گروه در ذهن خود دارند." نیشیدا[[32]](#footnote-32)(758:1999) خاطرنشان می‌کند که این طرحواره‌ها دربردارنده "دانشی از نقش‌های اجتماعی هستند و مجموعه‌‌ای از رفتارها را نشان می‌دهند که افراد در موقعیت اجتماعی خاص از خود به‌نمایش می‌گذارند." به کمک طرحواره‌های نقشی می‌توان تفاوت‌هایی را که در ویژگی‌هایی مانند طرز لباس پوشیدن، سن، شیوه تکلم و سطح درآمد و غیره... وجود دارند و با نقش‌های مختلف متداعی می‌شوند، تشخیص داد. مشخص است که اعضای گروه‌های فرهنگی مختلف مقوله‌ها و طرحواره‌های متفاوتی از یک نقش واحد در ذهن خود دارند.

م:

مدل‌ فرهنگی(cultural model):

نظریه مدل‎ فرهنگی که در انسان‌شناسی شناختی رشد پیدا کرده بر پایه نظریه طرحواره‌ در روان‌شناسی شناختی و هوش مصنوعی استوار است. مدل‎های فرهنگی از طریق فرایندهای تجربی و مشترک افراد درونی می‌شوند. این فرایندهای تجربی الگوهای شناختی هستند که از طریق دروندادهای مختلف، نظیر دستورالعمل‌ها، فعالیت‌ها، ارتباط‌ها، مشاهده‌ها و کنش‎ها، توسعه می‌یابند. اما باید توجه داشت که اگرچه مدل‎های فرهنگی معمولاً اثری هماهنگ‌کننده و انتظام‌بخش دارند، افراد یک جامعه دارای برداشت‌های شناختی همگنی از فرهنگ نیستند(کویین،2011: 30-47). اگر طرحواره‌ها را ساختارهای شناختی ارتباط‌‌دهنده میان ارزش‌ها، اهداف، مقاصد و دانش‌ها با کنش‌ها در نظر بگیریم، می‌توان ادعا کرد که محقق با جمع‎آوری طرحواره‎های مشترک در مورد یک قلمرو خاص، مانند ازدواج یا بیماری، و تجزیه و تحلیل آنها به مدل فرهنگیِ قلمرو مورد نظر دست خواهد یافت(همان). البته باید توجه داشت که مدل‎های فرهنگی با طرحواره‎های شخصی اساساً متفاوتند و تنها با تجزیه‎ و تحلیل طرحواره‎هایی که به‌صورت مشترک درآمده‎اند می‎توان به مدل‎های فرهنگی، که بازنمایی‎هایی جمعی دارند، دست یافت. مدل‎های فرهنگیِ جمعی در افراد و از طریق تجربه‌های آنها درونی و شخصی و به طرحواره‌‌های فرهنگی فردی تبدیل می‌شوند(شریفیان، 2011: 50). البته هرگونه تمایز قاطع میان مدل‎های فرهنگی جمعی و فردی صرفاً جنبه روش‌شناختی دارد و به‌منظور سهولت در امر تحلیل و بررسی در نظر گرفته می‎شود. در واقعیت، این تمایز حالتی تجربی دارد و به‌همان اندازه که به پیش‌زمینه‌های شناختی فرد بستگی دارد به تجربه‌های زیستی او نیز وابسته است(همان).

مفهوم‌سازی(conceptualization):

 اصطلاحی پوششی است که به فرایندهای شناختی بنیادینی مانند *طرحواره‌بندی*[[33]](#footnote-33) و *مقوله‌بندی*[[34]](#footnote-34) اشاره دارد. منظور از مفهوم‌سازی فرهنگی اشاره به همین توانایی در سطح فرهنگی شناخت است(شریفیان، 2011: 92).[به مدخل مقوله‌بندی و طرحواره مراجعه کنید.]

مفهوم‌سازی‌ فرهنگی(cultural conceptualization):

 شیوه‌ای است که به کمک آن افراد در گروه‌های فرهنگی مختلف جنبه‌های گوناگون جهان و تجربه‌های خود را تفسیر می‌کنند(انفیلد[[35]](#footnote-35) و ویرزبیکا[[36]](#footnote-36)،2002). در واقع، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی دربردارنده جهان‌بینی، اندیشه و احساسات افراد هستند. همچنین، تحقیقات در انسان‌شناسی شناختی نشان داده است که چگونه شیوه‌هایی که افراد اندیشه‌ها و تجربه‌های عاطفی خود را از طریق آنها بیان می‌کنند می‌تواند میان گروه‌های فرهنگی و زبانی مختلف متفاوت باشند(پالمر، گودارد[[37]](#footnote-37) و لی[[38]](#footnote-38)،2003).

مقوله‌بندی(categorization):

مقوله‌بندی فرایندی است که به وسیله آن امور مجزا به‌عنوان اموری معادل و همتراز در یک طبقه قرار می‌گیرند(رُش[[39]](#footnote-39)،1978). این فرایندهای شناختی به‌طور طبیعی باعث بسط مفهوم *طرحواره‌* و *مقوله*در ذهن انسان می‌شوند. مقوله‌بندي همان توانايي بشر در تشخيص چيزها به‏عنوان اعضای يک گروه است. در واقع کلماتي که براي اشاره به چيزها به‏عنوان اعضاي يك گروه به‏کار مي‌روند، بر توانایی مقوله‌بندي استوارند. توانايي مقوله‌بندي براي شناخت انسان امري حياتي است و انتظار مي‌رود که اين توانايي در سازمان زباني نيز منعکس شود(شریفیان، 2011: 97).

ن:

نظام مفهومی(conceptual system):

عبارت‌های زباني يا به مرجع‌ها اشاره دارند و يا موقعيت‌ها و صحنه‌‌ها را توصيف مي‌كنند. مرجع‏ها ‏و صحنه‏ها ‏مي‌توانند يا اشياء و رويدادهاي ملموس باشند يا به تجربه‏هاي مشخص و انتزاعي‌تر، مانند احساس پشيماني يا لذت عشق، مرتبط شوند. برطبق گفته تالمي[[40]](#footnote-40)(2000) نحوه مشخص شدن مرجع‌ و صحنه از طريق زبان همان نظام مفهومي است. به عبارت ديگر، اگرچه نظام مفهومي به‏طور مستقيم قابل بررسي نيست ولي برخي از ويژگي‌هاي زباني به ما كمك مي‌كند تا نظام مفهومي را بازسازي كنيم و الگويی از آن طراحي كنيم كه بتواند ويژگي‌هاي قابل مشاهده زبان را تبيين كند.

نظريه الگو‏هاي شناختي آرماني شده(Idealised Cognitive Models(ICMs)):

ليكاف در كتاب ز*ن، آتش و چيزهاي خطرناك*(1987)، نظریه الگوهای شناختی آرمانی شده را مطرح کرد. این نظریه تلاشی بود برای توصیف چگونگی شكل‌گيري مفاهيم ذهني كه هم زباني و هم غير‌زباني هستند. نظريه الگو‏هاي شناختي آرماني‏شده علاوه بر اينكه امكان فهم زبان را به‏وجود می‏‏آورد الگويی از شيوه‏ درك انسان از جهان را نیز فراهم می‏‏كند كه از مفاهيم فيزيكي و ملموس گرفته تا مفاهيم علمي و انتزاعي و زباني را تحت پوشش قرار می‏‏دهد. همچنين، این نظريه براي الگو‌سازي‏هاي زباني، بويژه الگو‏هايي كه براي شبكه عصبي تهيه می‏‏شدند معيارهاي جديدي معرفی می‏کند. اين الگو‏ها بازنمايي‏هاي ذهني نسبتاًً پايداري هستند كه نظريه‏هايي درباره جهان ارائه می‏‏دهند. با توجه به آنچه كه گفته شد، الگو‏هاي شناختي آرماني‏شده به ساختارهاي دانش نسبتاًً پيچيده‏ای مربوط می‏‏شوند که از تجربه‏هاي انسان انتزاع می‌شوند و با نمونه‏هاي خاص و ملموس كاري ندارند(همان).

نظریه پیش‌نمونه(prototype theory):

پيش‌نمونه‌، بازنمايي نسبتاًً ذهني و انتزاعي است كه جزئيات يا ويژگي‏هاي كليدي را داراست و به بهترين صورت نمونه‏ای از آن مقوله را ارائه می‏‏دهد. بنابراين، پيش‌نمونه بازنمايي طرحواره‏ای است و دارای ويژگي‏هاي اصلي و بنياديني است كه با اعضاي مقوله‏ مورد بررسي تداعی می‏شود. در دهه 1970 نظريه كلاسيك مقوله‏بندی‏ به چالش کشیده شد. نظريه‌هاي جديدي كه به‌گونه‏ای بارز و برجسته در اين پيشرفت مشاركت داشتند همگي تحت عنوان نظريه پيش‌نمونه قرار می‏‏گيرند. تحقيقات رُش و همكاران وی باعث تكوين و رشد اين نظريه شد. رُش(1975، 1987) در آثار اوليه خود استدلال می‏‏كند كه ذهن انسان با توجه به شرايط لازم و كافي مقوله‏بندی ‏ نمی‏‏كند، يعني آن چيزي كه در نظريه كلاسيك مقوله‏بندی‏ فرض بود، بلكه با ارجاع به پيش‌نمونه است كه دست به مقوله‏بندی‏ می‏‏زند.

نظریه قالب(Frame Theory):

يکي از نظريه‌هاي مربوط به چگونگي سازمان معنايي کلمات نظريه قالب است كه اولين بار توسط چارلز فيلمور[[41]](#footnote-41) ارائه و بسط داده شد(1975،1977). قالب‌ها ساختارهاي مرتبط با دانش و طرحواره‏هايي هستند که تجربه‏هاي روزمره ما آنها را ايجاد مي‌كنند. برطبق اين ديدگاه، دانش مربوط به معني واژه‌ها، تا حدودي، توسط قالب‏ها تداعي مي‌شوند. بنابراين، نظريه معناشناسي قالبی شبکه‌اي غني از معنا را ارائه مي‌دهد و مدعي است كه دانش ما از واژه‌ها توسط اين شبكه شکل می‌گیرد.

نظریه قلمرو(Domain Theory):

 از نظر لنگاکر(1987 :147) "قلمروها ضرورتاً مفاهيمي شناختي‌اند که شامل تجربيات ذهني، فضاهاي بازنمايي[[42]](#footnote-42) و يا گره‌هاي مفهومي[[43]](#footnote-43) می‌باشند". به عبارت ديگر، قلمروها مفاهيم پيچيده و متنوع شناختي محسوب می‏شوند. براي اينكه ساختار دانش به‏عنوان قلمرو محسوب شود تنها كافيست اطلاعات پيش‌زمينه‌اي كه برای درك و كاربرد مفاهيم واژگاني در يك زبان لازم است را فراهم كند. براي نمونه، مفاهيمي مانند *گرم*، *سرد* و *ولرم* از مفاهيم واژگاني موجود در قلمروي *دما* محسوب می‏شوند و بدون فهم نظام دما قادر به استفاده از اين واژگان نخواهيم بود.

ه:

هزارتو(Maze):

 به «تصویری ذهنی از جامعه و فرهنگ»گفته می‌شود. این تصویر در واقع جامعه را «آن گونه که باید باشد» تصویر می‌کند و به انسان یاری می‌دهد که با این جهان قابل درک رابطه برقرار کند. آنتونی والاس[[44]](#footnote-44)(1961: 58-80). والاس(همان) اذعان می‌دارد که اگر فرهنگ را به‌مثابه دانش در نظر بگیریم به‌دنبال آن این مسئله مطرح می‌شود که این دانش چه نقشی در ایجاد هماهنگی کنش‌های اجتماعی مشترک در یک جامعه خواهد داشت. وی در پاسخ به این مسئله هزارتو را مطرح میکند و آن را کلید راهگشای درک واقعیت های بیرونی می‌نامد.

منابع:

شریفیان، فرزاد(2011). *زبان‌شناسی فرهنگی*. ترجمه لیلا اردبیلی، تهران: نشر نویسه پارسی.

Augoustinos, M., & Walker, I. (1995). *Social Cognition: An Integrated Introduction*. London: Sage.

Bloch, M. (1992). “Language, anthropology, and cognitive science”. *Man*, *26*,183-198.

Boas, F. ([1889] 1940). “The aims of ethnology”. Chapter in Franz, B. *Race, language, and culture*, (pp.626–638). New York: Basic Books.

D’Andrade, R. G. (1995). *The Development of Cognitive Anthropology*. Cambridge: Cambridge University Press.

Enfield, N., & Wierzbicka, A. (2002). The Body in the Description of Emotion. *Special Issue of Pragmatics and Cognition, 10*(1).

Evans, V. and Melanie Green (2006) Cognitive Linguistics An Introduction. Edinburg University Press Ltd.

Fillmore, Charles (1977) ‘Scenes-and-frames semantics’, in A. Zampolli (ed.), Linguistic Structures Processing. Amsterdam: North Holland,pp.55–82.

Fillmore, Charles (1982) ‘Frame semantics’ ,in Linguistic Society of Korea (ed.),Linguistics in the Morning Calm. Seoul: Hanshin Publishing, pp.111–37.

Johnson, Mark(1987) The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason. Chicago: Chicago University Press.

Kronenfeld, D. B. (2008). *Culture, Society, and Cognition: Collective Goals, Values, Action, and K nowledge.* Mouton Series in Pragmatics 3. Berlin: Mouton de Gruyter (Walter de Gruyter).

Lakoff, G. and Mark Johnson(1980*) Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press.

Lakoff, George(1987) Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind. Chicago: University of Chicago Press.

Lutz, C. (1987). Goals, events and understanding in Ifaluk emotion theory. In N. Quinn & D. Holland (Eds.), *Cultural Models in Language and Thought* (pp. 181–238). Cambridge: Cambridge University Press.

Mandler, Jean(2004) The Foundations of Mind: Origins of Conceptual Thought. Oxford: Oxford University Press

Nishida, H. (1999). A cognitive approach to intercultural communication based on schema theory. *International Journal of Intercultural Relations, 23*(5), 753–777.

Palmer, G. B. (1996). *Toward a Theory of Cultural Linguistics*. Austin: University of Texas Press.

Palmer, G. B., Goddard, C., & Lee, P. (2003). Talking about thinking across languages. Special Issue of *Cognitive Linguistics, 14*(2–3).

Quinn, N. (2011). “The History of the Cultural Models School Reconsidered: A Paradigm Shift in Cognitive Anthropology”. Chapter in Kronenfeld, D. B (Ed.). *A Companion to Cognitive Anthropology,* (pp.30-46). Malden Mass: Blackwell (Wiley-Blackwell).

Quinn, N., & Holland, D. (Eds.). (1987). *Cultural Models in Language and Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.

Rosch, E., & Lloyd, B. L. (Eds.). (1978). *Cognition and Categorization*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.

Schank, R. C., & Abelson, R. P. (1977). *Scripts, Plans, Goals, and Understanding*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.

Sinha, Chris(1999) ‘Grounding,mapping and acts of meaning’,in T.Janssen and G Redeker (eds), Cognitive Linguistics, Foundations, Scope and Methodology. BerlinMouton de Gruyter,pp.223–56.

Strauss, C., & Quinn, N. (1997). *A Cognitive Theory of Cultural Meaning*. New York: Cambridge University Press.

Talmy, Leonard(2000) Toward a Cognitive Semantics (2vols). Cambridge, MA: MIT Press.

Taylor, John(1995) Linguistic Categorization, 2nd edn. Oxford:Oxford University Press.

Wallace, A. F. C. (1961). *Culture and Personality*. New York: Random House.

1. [↑](#footnote-ref-1)
2. [↑](#footnote-ref-2)
3. [↑](#footnote-ref-3)
4. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. F. Boas [↑](#footnote-ref-6)
7. [↑](#footnote-ref-7)
8. E. Durkheim [↑](#footnote-ref-8)
9. F.de Saussure [↑](#footnote-ref-9)
10. emergent features [↑](#footnote-ref-10)
11. epiphenomenal systems [↑](#footnote-ref-11)
12. connectionism [↑](#footnote-ref-12)
13. representation [↑](#footnote-ref-13)
14. C. Strauss [↑](#footnote-ref-14)
15. N. Quinn [↑](#footnote-ref-15)
16. M. Bloch [↑](#footnote-ref-16)
17. M. Augoustinos [↑](#footnote-ref-17)
18. I. Walker [↑](#footnote-ref-18)
19. V. Evans [↑](#footnote-ref-19)
20. M. Green [↑](#footnote-ref-20)
21. dynamic [↑](#footnote-ref-21)
22. heterogeneous [↑](#footnote-ref-22)
23. C. Lutz [↑](#footnote-ref-23)
24. cultural-specific [↑](#footnote-ref-24)
25. The Body in the Mind [↑](#footnote-ref-25)
26. J. Mandler [↑](#footnote-ref-26)
27. emergent [↑](#footnote-ref-27)
28. J. Mandler [↑](#footnote-ref-28)
29. R. Schank [↑](#footnote-ref-29)
30. R. Abelson [↑](#footnote-ref-30)
31. D. Holand [↑](#footnote-ref-31)
32. H. Nishida [↑](#footnote-ref-32)
33. schematisation [↑](#footnote-ref-33)
34. categorisation [↑](#footnote-ref-34)
35. N. Enfield [↑](#footnote-ref-35)
36. A. Wierzbicka [↑](#footnote-ref-36)
37. C. Goddard [↑](#footnote-ref-37)
38. P. Lee [↑](#footnote-ref-38)
39. E. Rosch [↑](#footnote-ref-39)
40. L.Talmy [↑](#footnote-ref-40)
41. Ch. Filmore [↑](#footnote-ref-41)
42. represential spaces [↑](#footnote-ref-42)
43. conceptual complexes [↑](#footnote-ref-43)
44. A. Wallace [↑](#footnote-ref-44)